

”

این دیدن رؤیا،
تا آخرین سکانس
فیلم بارها و بارها
تکرار می‌شود و
نمادی از داشتن
رؤیا برای یک ملت
است. چیزی که
با اندکی دقت،
خلأ آن راکه
بزرگ‌ترین موتور
محرك نیروی
جوانی است، در
نسل جوان خود
می‌بینیم

می‌تواند نماد سایه جنگ بر سر ملت ژاپن باشد. رؤیای پرواز این پسر بچه با مانع بزرگی روبه‌روست و آن ضعف شدید بینایی است که به شکل بمبی بر سرش آوار شده و موجب سقوط خود و هواپیمای رؤیایی‌اش می‌شود. پسر بچه آشفته از خواب برمی‌خیزد و آرزوی خود را از دست رفته می‌بیند.

تا اینکه یک روز مجله‌ای علمی از مدرسه‌اش امانت می‌گیرد و لابه‌لای مطالبش با «کاپرونی» طراح هواپیمای مشهور ایتالیایی آشنا می‌شود. پسر بچه، کاپرونی را در رؤیا می‌بیند و متوجه می‌شود که او حتی یک بار هم خلبان هواپیمایی نبوده است. بعد از آن تصمیم می‌گیرد طراح و سازنده هواپیما شود و خلبانی را فراموش می‌کند. خیلی زود متوجه می‌شویم شاهد فیلم زندگی «جیرو هوریکوشی» طراح هواپیماهای جنگنده زیرو هستیم. درباره اینکه نیت واقعی جیرو هوریکوش در ساخت هواپیماها چه بوده است، قضاوت و اطلاعاتی ندارم. اما انیمیشن به خوبی موفق شده تا ساحت شخصیت یک فناور و دانشمند ملی را از جنگ‌طلبی و آتش‌افروزی پاک کند. از جایی که در صحنه‌ای گذرا در دوران نوجوانی، مدافع بچه‌ای می‌شود که پسرهای بزرگ‌تر آزارش می‌دادند. تا تک‌تک دیالوگ‌هایی که بین او و دیگران ردوبدل می‌شود؛ مبنی بر اینکه ما فقط رؤیای پرواز داریم و به دلیل وجود جنگ، از آن با عنوان «رؤیای نفرین شده پرواز» یاد می‌کنند.

صورت پسر بچه می‌رود و ما را به تماشای رؤیای او دعوت می‌کند. اورؤیای پرواز دارد و خود را می‌بیند که از پشت بام خانه‌شان سوار هواپیمای نامتعارفی می‌شود و بر فراز آسمان محله‌های آشنا پرواز می‌کند و تحسین همسایه‌ها و دوستانش را برمی‌انگیزد. این دیدن رؤیا، تا آخرین سکانس فیلم بارها و بارها تکرار می‌شود و نمادی از داشتن رؤیا برای یک ملت است. چیزی که با اندکی دقت، خلأ آن را که بزرگ‌ترین موتور محرك نیروی جوانی است، در نسل جوان خود می‌بینیم.

رؤیای اولیه پسر بچه به همان شیرینی شروع، تمام نمی‌شود. ناگهان بالای سر خود هواپیمای جنگنده بزرگی را می‌بیند که بمب‌های ریز و درشتی را آماده پرتاب دارد. این هواپیما،

